قدس
رواق
ویژه‌فرهنگ‌و‌معارف‌رضوی
| سال اول | ویژه نامه ۱۷۱ |

سفارش آیت‌الله بهجت برای برنامه روزانه حفظ و قرائت قرآن ۳

حکایت پیراهن حضرت یوسف مؤید مقوله زیارت است ۲

نگاهی به دلایل موفقیت یک برنامه تلویزیونی دین پژوهانه
یک «سوره» پرفضیلت ۲

گزارشی از خدمات ارائه شده در دهه آخر صفر
میزبانی بی‌سابقه آستان قدس رضوی از زائران ۴

سه شنبه های فرهنگی
رونمایی از نسخه خطی ۵۸۴ساله «دیوان حافظ» ۴

در نشست مشترک وزیر جهاد کشاورزی با قائم مقام تولیت انجام شد

توافق دولت و آستان قدس رضوی برای توسعه همکاری در عرصه کشاورزی

همین صفحه

عکس رضوی- محمد جواد مشهدی

درباره زندگی و زمانه ملامحمد آملی، مجتهد و عارف نامدار قرن چهاردهم

فریادگر غریبِ مشروطه مشروعه

محمدحسین نیکبخت | «مشروطه مشروعه» عنوانی است که عموماً به مشی فکری شیخ فضل‌الله نوری اطلاق می‌شود. طرفداران این تفکر، افرادی بودند که اعتقاد داشتند بسیاری از مفاهیم مشروطیت، وارداتی و غربی و اصولاً برای نفوذ در جامعه ایرانی و زدن ریشه‌های فرهنگ اصیل ملی و مذهبی طراحی شده است. به باور آن‌ها، مشروطیت زمانی می‌تواند زمینه خوشبختی مردم مسلمان ایران را فراهم کند که از مسیر شرع عبور کند و همه ارزش‌ها و برنامه‌های آن، با موازین شرعی عیارسنجی شود و مورد بررسی قرار گیرد. پرچمدار این جریان فکری، شیخ فضل‌الله نوری بود که پس از واقعه فتح تهران در سال ۱۲۸۸ خورشیدی، توسط مشروطه‌خواهان تندرو و لائیک، بازداشت شد و به شهادت رسید. هرچقدر شیخ فضل‌الله در تاریخ ما شهرت دارد و شناخته شده است، یاران او گمنام و ناشناخته‌اند. یکی از این افراد، ملامحمد آملی است؛ عالمی مبارز که بزرگانی همچون علامه حسن‌زاده آملی، شاگردان با واسطه او بودند و فرزند بزرگوارش، علامه شیخ محمدتقی آملی، فقیه، عارف و مجتهد نام‌آور دوران ماست که در سال ۱۳۵۰ خورشیدی دار فانی را وداع گفت و در حرم رضوی به خاک سپرده شد. در رواق امروز مروری بر زندگی و زمانه ملامحمد آملی، فریادگر غریب مشروطه مشروعه خواهیم داشت.

■ **دلایل مخالفت با مشروطه‌خواهان تندرو**

مرحوم علامه ملامحمد آملی در سال ۱۲۲۶ خورشیدی، در آمل متولد شد و پس از فرا گرفتن مقدمات، در ۱۷ سالگی راه تهران را پیش گرفت و در مدارس علمیه این شهر به فراگیری علوم عقلی و نقلی پرداخت و به درجه اجتهاد رسید. ملامحمد به خواست علمای تهران در این شهر ماندگار شد و به تدریس و پاسخگویی به مسائل شرعی مردم مشغول شد. او به تدریج علاقه‌مندان بسیاری پیدا کرد و در زمره علمای تراز اول پایتخت قرار گرفت. ملامحمد از همان ابتدای ورود شیخ فضل‌الله نوری به تهران، با وی مراودات دوستانه‌ای داشت و زمانی که قیام مردم علیه استبداد مظفرالدین‌شاه آغاز شد و شیخ فضل‌الله به حمایت از این قیام پرداخت، ملامحمد نیز با وی همراهی کرد. با این حال، با پیروزی مشروطیت و تأسیس مجلس، تردیدها درباره ماهیت اقدامات نمایندگان لائیک و سکولار افزایش یافت؛ قوانینی در دست بررسی و تصویب بود که با اساس شرع، مغایرت جدی داشت و علمایی همچون شیخ فضل‌الله نوری و ملامحمد آملی نمی‌توانستند در مقابل آن سکوت کنند. ملامحمد از حامیان جدی نظارت پنج مجتهد بزرگ هر زمان بر مصوبات مجلس بود؛ موضوعی که توسط شیخ فضل‌الله نوری در اصل دوم متمم قانون اساسی مشروطه گنجانده شد، اما عملاً به آن وقعی نگذاشتند. با گسترده‌تر شدن هجمه‌ها نسبت به شعائر اسلامی، شیخ فضل‌الله و یارانش که ملامحمد آملی از بهترین آن‌ها بود، فریاد مشروطه مشروعه سر دادند و قوانین خلاف شرع را فاقد اعتبار دانستند. به همین دلیل، در روزنامه‌های آن دوره که بیشتر آن‌ها متعلق به مشروطه‌خواهان غربگرا بود، شیخ‌فضل‌الله نوری و ملامحمد آملی، آماج سنگین‌ترین حملات و فجیع‌ترین تهمت‌های ممکن شدند، اما آن‌ها از مسیر حقی که برگزیده بودند، عقب ننشستند.

■ **تن دادن به ذلت؟ هرگز!**

در تیرماه ۱۲۸۸، مشروطه‌خواهان سرانجام توانستند تهران را فتح کنند. محمدعلی‌شاه که مجلس را به توپ بسته و مشروطیت را حدود یک سال تعطیل کرده بود، به سفارت روسیه تزاری گریخت؛ دیگر طرفداران او نیز، چنین کردند. به شیخ فضل‌الله نوری و ملامحمد آملی نیز پیشنهاد شد به سفارتخانه‌ای پناهنده شوند، اما شیخ قاطعانه پاسخ داد: «آیا بر من رواست که ۷۰ سال محاسنم را برای اسلام سفید کرده‌ام، حالا بیایم و بروم زیر بیرق کُفر؟!» ملامحمد آملی نیز چنین کرد. با کامل شدن فتح تهران، تندروها که عموماً وابسته به فرقه‌های ضاله و سفارتخانه‌های خارجی بودند و اصولاً اساس دیانت اسلام را برنمی‌تابیدند، به فکر از بین بردن علمای طرفدار مشروطه مشروعه افتادند. علامه شیخ محمدتقی آملی، فرزند بزرگوار ملامحمد، در این‌باره می‌نویسد: «عصر پنجشنبه، یازدهم شهر رجب سنه هزار و سیصد و بیست و هفت (هفتم مرداد ۱۲۸۸) جماعتی از اهل علم تهران که با مشروطیت مخالفت داشتند، به سرداری مرحوم حاج شیخ فضل‌الله نوری دستگیر و به نظمیه که در آن اوان تحت ریاست یپرم ارمنی بود، محبوس شدند؛ از آن جمله، مرحوم پدرم محبوس شد و در عصر روز شنبه، سیزدهم رجب سنه هزار و سیصد و بیست و هفت، مرحوم حاج شیخ فضل‌الله مصلوب گردید (به دار کشیده شد) ... پس از هفته‌ای از صلب (به دار زدن) شیخ مرحوم، پدرم را به نور مازندران تبعید کردند». برخی مورخان معتقدند دلیل آنکه مشروطه‌خواهان تندرو، از به شهادت رساندن ملامحمد آملی ترسیدند، واکنشی بود که عموم مردم به شهادت شیخ فضل‌الله نوری نشان دادند. به هر حال، ملامحمد ناچار شد باقی عمر خودش را ابتدا در نور و سپس در آمل بگذراند. دشمنان مشروطه مشروعه، به این مقدار بسنده نکردند؛ خاندان او را از هر نظر مورد آزار و تحقیر قرار می‌دادند و در روزنامه‌هایشان از بستن اتهامات ناصواب به آن مجتهد آزاده، خودداری نمی‌کردند. علامه محمدتقی آملی می‌نویسد: «کار ما به جایی رسیده بود که وقتی من به حکم ضرورت از خانه بیرون آمده بودم و به جایی می‌رفتم، مردم از کنار خیابان و مغازه‌ها از روی استنکار و بیزاری به من اشاره می‌نمودند که این شخص پسر فلانی است، بدین معنا که انگار ما از دین خدا برگشته‌ایم و از قرآن و اسلام روی برتافته‌ایم». با این حال، این رفتارهای غیرانسانی، ملامحمد را از اعتقادات و فعالیت‌هایش باز نداشت و حاضر نشد تن به ذلت دهد. او تا پایان عمر بابرکتش، از هر فرصتی برای بیان حقیقت استفاده کرد و پیش از آنکه در سال ۱۲۹۷ خورشیدی چشم از جهان فرو بندد، آثار گوناگونی در حوزه‌های مختلف علوم اسلامی به رشته تحریر درآورد. ملامحمد تا پایان عمر و پس از درگذشت، مورد احترام و توجه علما و عارفان نامداری همچون علامه شعرانی، عارف، فیلسوف، ریاضیدان و فقیه بزرگ معاصر و استاد علامه حسن‌زاده آملی بود.

گزیده

قوانینی در دست بررسی و تصویب بود که با اساس شرع، مغایرت جدی داشت و علمایی همچون شیخ فضل‌الله نوری و ملامحمد آملی نمی‌توانستند در مقابل آن سکوت کنند.

خبر

در نشست مشترک وزیر جهاد کشاورزی با قائم مقام تولیت انجام شد

توافق دولت و آستان قدس رضوی برای توسعه همکاری در عرصه کشاورزی

در نشست مشترک وزیر جهاد کشاورزی با قائم مقام تولیت آستان قدس رضوی، بر توسعه همکاری‌های کشاورزی و امنیت غذایی وزارت جهاد کشاورزی و آستان قدس رضوی تأکید شد.

به گزارش آستان نیوز، سیدجواد ساداتی‌نژاد در این نشست گفت: وزارت جهاد کشاورزی، همکاری با نهادهای انقلابی را که ظرفیت‌ها و فعالیت‌های بالایی در زمینه کشاورزی و دامپروری دارند، گسترش می‌دهد.

وی با اشاره به اینکه نهادهایی مانند آستان قدس رضوی از ظرفیت‌های خوبی برای توسعه بخش کشاورزی برخوردار هستند، افزود: وزارت جهاد کشاورزی با همراهی و همکاری نهادهای انقلابی می‌تواند در راستای امنیت غذایی کشور بهتر گام بردارد. وزیر جهاد کشاورزی این همکاری‌ها را شامل حوزه‌های تولید، آموزش به بهره‌برداران، بازار رسانی، تنظیم بازار و صادرات برشمرد و خاطرنشان کرد: قرارگاه امنیت غذایی با عضویت معاونان وزارت جهاد کشاورزی راه‌اندازی شده و از هر نهاد انقلابی یک نماینده تام‌الاختیار در این قرارگاه حضور خواهد داشت تا بتوانیم در کنار هم بخش کشاورزی را توسعه داده و امنیت غذایی را در کشور تأمین کنیم.

قائم مقام تولیت آستان قدس رضوی نیز با تشکر از راهبرد بهنگام وزارت جهاد کشاورزی برای ارتباط با نهادها و ایجاد تحول در امنیت غذایی گفت: آستان قدس چندین سال است در بحث امنیت غذایی فعالیت اثرگذار دارد و به دنبال خودکفایی در بیشتر بخش‌های کشاورزی و صنعت هستیم. مالک رحمتی تصریح کرد: سیاست آستان قدس رضوی این است که هرگز رقیب بخش خصوصی نباشد و کاری را انجام دهد که بخش خصوصی نمی‌خواهد یا نمی‌تواند انجام دهد، اما در برخی زمان‌ها بخش خصوصی به خاطر هزینه‌بر بودن یا ریسک بالا، ممکن است تمایلی به ورود نداشته باشد که در این شرایط آستان قدس اقدام خواهد کرد.

وی با اشاره به اینکه آستان قدس کارهای خوبی در کشاورزی قراردادی، باغ‌های مکانیزه و الگوی کشت انجام داده است، تأکید کرد: اولویت آستان قدس رضوی ایجاد زنجیره‌های تولید و تأمین محصولات کشاورزی است، همچنین الگوی کشت برای ما بسیار حائز اهمیت است و آستان قدس رضوی می‌تواند در این حوزه پرچمدار باشد.

مجازآباد

به میز و صندلی نچسبید

اهالی فضای مجازی و وبگردها اگر نام انتشارات «ترجمان» را نشنیده باشند بی‌تردید سایتی به همین نام را می‌شناسند. سایتی بسیار خوب و پربار که حدود هشت سال از فعالیت آن در عرصه انتشار مطالبی در زمینه علوم انسانی می‌گذرد و گویا به‌تازگی مدیرعامل عوض کرده است و محمدمهدی ایزدخواه جانشین مرتضی روحانی شده که به جز مدیرعاملی، مؤسس ترجمان هم محسوب می‌شد. خبرگزاری «مهر» در یادداشتی به قلم محمدمهدی ابراهیمی‌نصر نوشته: «پایان فعالیت حجت‌الاسلام مرتضی روحانی به عنوان مدیرعامل انتشارات ترجمان بهانه‌ای شد تا چند خطی درباره او بنویسم. مرتضی روحانی را از زمانی می‌شناسم که سال‌های آغاز طلبگی را می‌گذراند و تازه محاسن بر صورت او روییده بود. ۱۸ سال پیش بود. به قدری خوب درس منطق را در دبیرستان جا انداخت که خواندن و فهمیدن منطق مظفر در حوزه برایم ساده‌ترین کار بود. از همان روزهای اول مشخص بود که از معلم-طلبه‌هایی نیست که افه‌های روشنفکری داشته باشد و از گل و بلبل بگوید، اما با کلیشه‌های مرسوم و رایج طلبگی هم فاصله جدی داشت... بسیار دیده‌ام اساتید و پژوهشگرانی را که با موضوعات و مسائلی هم‌نفسند از اخلاق و دین تا غرب و آزادی، اما تنها مانند کانال و معبری بوده‌اند که مفاهیمی را از جایی به جای دیگر انتقال داده‌اند نه از «اخلاق» که از آن سخن می‌گفتند تأثیری گرفته بودند و نه از «آزادی». اما مرتضی روحانی این‌گونه نبود و نیست. همین اقدام اخیر او برای واگذاری مدیرعاملی «ترجمان» نشان داد با آنچه در این سال‌ها محشور بوده بر او اثر گذاشته است آنچنان که به میز و صندلی که خودش مؤسس آن بود نیز وابسته نماند و فکر نکرد که چسبندگی به صندلی می‌تواند برای او فضیلتی به حساب آید».

نیمکت زندگی

مهربانی می‌بافت

رقیه توسلی | موهاش حنایی است. چادرشب بسته به کمرش. از آن چارخونه قرمزها. برگهای گردو از دیوار باغ، پهن شده روی سرش. چشم هایش مثل چشم های مادربزرگی که همین الان آماده است برود برایتان غاز و اردک شکم پُر بپزد، کدوپلو بار بگذارد. تصدّقتان برود. لی لی به لالایتان بگذارد.

خودش و بافته‌هایش را دَرهَم نگاه می‌کنم. خنده را نگذاشته روی صورتش. به‌خودی خود جزئی از ظاهرش است مثل ابرو، بینی. دقیق‌تر که می‌شوم می‌بینم شکل رنگ کاموا‌هایش، دنیایش هم حسابی خوشرنگ است.

- می‌گوید «جانِ دِتِر» بهت بگم که شرط داره خرید از من

+ جانم حاج خانوم

- هر چی پسندیدی واسه خودت، یکی هم برا مادرت باید برداری. وگرنه که معامله‌مون نمیشه. ان‌شاءالله که سایه‌اش هست روی سرت؟

به‌خودم که باشد دوست دارم صد سال بایستم به چَشم گویی، به تماشا. مگر داریم قشنگ‌تر از این شرط؟ از صحنه‌ای که قرار گرفته‌ام تویش؟ پاییز، ییلاق، عطر کاج، هوای تَر و تازه «آلاشت» و بافنده‌هایی که دسترنج عاشقانه‌شان را چیده‌اند برای فروش.

نمی‌توانم بروم. بروم به بقیه بافنده‌ها و بساطشان سرکشی کنم. پاگیر می‌شوم همین‌جا. پیش همین مادربزرگ هنرمندی که می‌داند بزرگ‌ترین هنر آدمیزاد، مهربانی است. نُقلی می‌خندد و ماسکش مانده روی چانه‌اش. نقلی خوشامدگویی می‌کند. نقلی همصحبتم می‌شود. نقلی دست می‌کشد روی جوراب‌ها و دستگیره‌ها و شال‌هایی که بافته... که یکی صداش می‌کند: «خیرالنسا» فلاسکت چای داره؟ توی بغل خیرالنسا، میل و کاموا و تسبیح است. خیلی معطل کرده‌ام. بالاخره انتخاب‌هایم را با اجازه از بقیه جدا می‌کنم و می‌دهم حساب کند که با دست، دو خانم بافنده را همان حوالی نشانم می‌دهد و نرم و آرام می‌گوید: جانِ دِتِر! میگما «نورجهان» و «شهبانو» رو تو نمی‌شناسی، کاموا بازی‌ان برا خودشون. برو یک سرکشی به سفره اونا هم بکن. از کجا معلوم شاید دلچسب‌ترش نشست به چشمت. من جایی نمیرم، نشستم همین‌جا خاطرت تخت.

پی نوشت

پیامبر اکرم(ص) می‌فرمایند:

دوستی و مهرورزی با مردم نیمی از دین است.

دِتِر: دختر

مدیر مرکز قرآن آستان قدس رضوی خبر داد

ختم قرآن در اپلیکیشن «حبل المتین»

حجت الاسلام سید مسعود میریان، مدیر مرکز قرآن آستان قدس رضوی اظهار کرد: سؤالات مسابقه پیامکی پویش «نوجوانه‌های قرآنی» ویژه مخاطبان طرح ملی تلاوت شباب‌الرضا(ع) و نوجوانان سراسر کشور با موضوع سیره اخلاقی تربیتی امام رضا(ع) از منظر قرآن کریم ۱۶ مهرماه بارگذاری شد. علاقه‌مندان نوجوان به شرکت در این پویش تا ساعت ۲۴ روز ۲۰ مهرماه سال جاری فرصت دارند به سؤالات آن پاسخ دهند و از جوایز نفیس و متبرک آن بهره‌مند شوند.

حجت‌الاسلام میریان در ادامه درباره پویش «عاشقانه‌های قرآنی» که از برنامه‌های ایام پایانی ماه صفر امسال این مرکز بود، عنوان کرد: تنگره بزرگ قرآن کریم در قالب این پویش در بستر اپلیکیشن «حبل المتین» انجام شد که بیش از هزار و ۶۲۰ ختم قرآن توسط خانواده‌ها صورت گرفت و ثواب آن به ساحت پیامبر اکرم(ص) و امام حسن(ع) و امام رضا(ع) اهدا شد.

مدیر مرکز قرآن کریم آستان قدس رضوی ادامه داد: از دیگر برنامه‌های ایام دهه آخر ماه صفر این مرکز اجرای پویش ملی «غنچه‌های قرآنی» بود که خوشبختانه بازخوردهای خوبی هم داشت. فرمانده مهدالرضا(ع) و نوبهالان کل کشور با ارسال نقاشی‌ها و تصاویر فضاآرایی خانه و محله خود با کمک خانواده‌هایشان در دهه آخر ماه صفر با رویکرد قرآنی و همچنین زیارت نیابتی از طرف کودکان سراسر کشور در این پویش شرکت کردند و ارادت خالصانه و کودکانه خود را به اهل بیت عصمت و طهارت(ع) نشان دادند.

وی افزود: نیاز به قرآن در همه زمان‌ها و مکان‌ها و برای اقشار مختلف در تمامی سنین وجود دارد، بنابراین برنامه‌های مناسبتی مرکز قرآن کریم آستان قدس رضوی بر همین اساس تدبیر شده و در قالب پویش‌هایی همچون «غنچه‌های قرآنی» ویژه نوبهالان، «نوجوانه‌های قرآنی» ویژه نوجوانان، «عاشقانه‌های قرآنی» ویژه خانواده‌ها برگزار می‌شود.

وی اظهار کرد: برپایی کرسی‌های تلاوت در ایوان مقصوره پس از نماز بخوانید «اللهمّ ما بنا من نعمة فمنک» همین است. آن موحدان مواظب حرف‌هایشان هستند، هرگز بین آورنده و دهنده خلط نمی‌کنند. ما باید بندگی‌مان در متن زندگی‌مان باشد نه جدای از زندگی‌مان. آن‌هایی که می‌گویند: «إِنَّ صَلاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» بندگی آن‌ها در متن زندگی‌شان است. هرگز زندگی‌شان جدا از بندگی نیست یعنی حیات جدا از دین نیست چرا که سیاست و فرهنگ جدا از دین نیست و مانند آن. در اینجا و جود مبارک حضرت امیر به دنیا خطاب می‌کند: خب این حرف‌ها را چه وقت خطاب می‌کند؟ آن وقتی که خاورمیانه در اختیار حضرت بود، یعنی در عین حال که در متن سیاست بود در متن حکومت قرار داشت. هر هفته که اموال بیت‌المال را که تقسیم می‌کرد شخص آن اتاق را جارو می‌نمود و دو رکعت نماز می‌خواند. این را اهل سنت هم نقل کردند؛ جارو می‌کرد سپس دو رکعت نماز می‌خواند که خدا را شکر دستم آلوده نشد.

موعظه

آیت‌الله جوادی آملی

یک موحد این‌طور حرف نمی‌زند

در نامه‌ای که وجود مبارک حضرت علی(ع) برای عثمان بن حنیف انصاری مرقوم فرمودند، در بخش پایانی، حضرت به دنیا خطاب می‌کند. گاهی حضرت می‌فرماید: «یا دنیا غُرّی غیری» گاهی دنیا را تیپیین و تحلیل می‌کند تا کسی به این دنیا دل نبندد. اگر موحد این‌طور حرف نمی‌زند؛ برای عثمان بن حنیف می‌گویم این چیست که می‌گویند میوه است؛ می‌گویم چه کسی داد؟ می‌گوید فلان باغبان؛ همین! ما یک موحد هرگز این طور حرف نمی‌زند؛ نعمتی و سمتی به کسی می‌دهد و از طرف دیگر نیازمندی را به در خانه او می‌فرستد تا او را بیازماید؛ اگر او در این امتحان درست عمل کرد نعمت را حفظ می‌کند و گرنه از او می‌گیرد. فرمود: «إِنَّ الْمسکین رسول الله» خب «المعطی» هم رسول الله است؛ خب آن که آمد از ما چیزی می‌خواهد آمده «مَا يُكُم مِّن نِّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ». اینکه به ما گفتند در تعقیبات آورد؟ فلان باغبان؛ چه کسی داد؟ خدا. آن که می‌دهد خداست. در بیانات نورانی حضرت امیر(ع) در نهج‌البلاغه آمده «إِنَّ الْمسکینَ رسول الله» یعنی کسی که نیازمند است و به انسان مراجعه کرده او را خدا فرستاده. فرمود: خدا قدرتی، نعمتی و سمتی به کسی می‌دهد و از طرف دیگر نیازمندی را به در خانه او می‌فرستد تا او مامشکلی داشتیم که بارها بازگو شد؛ اگر مثلاً کسی ظرف میوه‌ای برای ما بیاورد، می‌گوییم این چیست؟ می‌گویند میوه است؛ می‌گوییم چه کسی داد؟ می‌گوید فلان باغبان؛ همین! ما یک موحد هرگز این طور حرف نمی‌زند؛ نعمتی و سمتی به کسی می‌دهد و از طرف دیگر نیازمندی را به در خانه او می‌فرستد تا او میوه است؛ می‌گوید چه کسی آورد نه چه کسی داد؛ چه کسی

بهترین چیزی که بنده بعد از شناخت خدا به وسیله آن به درگاه الهی تقرب پیدا می کند، نماز است.

کسی که بخواهد از راه گناه به مقصدی برسد ، دیر تر به آرزویش می رسد و زودتر به آنچه می ترسد گرفتار می شود.

درنگ

سیدمجتبی حسینی در تفسیر سوره یوسف:

حکایت پیراهن حضرت یوسف مؤید مقوله زیارت است

به گزارش ایکنا، سیدمجتبی حسینی، پژوهشگر حوزه دین در جلسه تفسیر خود که به صورت مجازی برگزار شد، نکاتی را درباره برخی آیات سوره یوسف(ع) بیان کرد. وی افزود: نخستین قدم، اذعان به خطاست و در توبه هم مهم‌ترین مرحله، مرحله اعتراف است. ما به طور معمول توبه می‌کنیم و یک ذکری می‌گوییم و این اثر دارد، اما یک وقت می‌خواهیم از یک موضوع توبه کنیم که مهم‌تر است. در استغفار، نخستین قدم، اعتراف است. حسینی با اشاره به مضامین دعای عرفه تأکید کرد: روز عرفه هم روز اعتراف است و در دعای عرفه این مرحله اعتراف پُررنگ است. البته این‌ها اعتراف به نیاز، ضعف و ناتوانی است نه گناه. از این‌رو اعتراف به ضعف‌های خود و بزرگی خدا باب اول در توبه است. حال شما هم تصور کنید خدمت یوسف(ع) رسیده و اعتراف کرده‌اید. یوسف(ع) چه چیزی بگوید بهتر است؟ یا مثلاً تصور کنید نزد یکی از ائمه(ع) رفته‌اید، حال آن‌ها چه باید بگویند؟ اگر آن‌ها در چنین وضعیتی بگویند بالاخره «گذر پوست به دباغ خانه افتاد» بسیار طبیعی است و ما هم می‌گفتیم کار درستی است. اما می‌گوید: «لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ»؛ امروز برای شما ملامتی نیست و کسی هم در مورد «الیوم» چیزی نگفته است. برخی گفته‌اند فلان روز بوده است و... اما قرآن می‌گوید «الیوم». لازم نیست به تقویم نگاه کنیم؛ چون این روز، روز زیارت یوسف(ع) است. امروز که شما با این حال و دیدگاه و زاویه به زیارت یوسف آمدید، می‌گوید: «لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ». وی درباره رمز و راز پیراهن حضرت یوسف هم اضافه کرد: دو نکته در اینجا وجود دارد؛ نخست اینکه در این سوره چند بار از پیراهن یوسف(ع) سخن به میان آمده است؛ یک‌بار که برادران برای پدرشان یک پیراهن خونی بردند و گفتند او را گرگ خورده است. یک پیراهن هم بود که همسر عزیز مصر پاره کرد و پیراهن دیگر هم در این آیه آمده است. پس داستان این پیراهن بسیار مهم است. نکته جالب اینکه این پیراهن یوسف(ع)، بسیار باصفاست و در همه‌جا می‌آید و کمک می‌کند و حتی آنجا که خواستند سندی برای برد ببرند، آن پیراهن بود.

حسینی ضمن اشاره به تناسب این معنا با مقوله زیارت تأکید کرد: در داستان زیارت هم این طور است و باید بگوییم ضریح ائمه(ع) چون منتسب به خداست، ارزش دارد. پیراهن هم برای یوسفی است که «ولی‌الله» است و این پیراهن یوسف(ع) حتی به خلافکاران هم کمک کرد و برایشان سند شد؛ همان سند به یعقوب(ع) هم کمک کرد و فهمید یوسف(ع) زنده است.

حواشی

فضیلت قرائت سوره‌انبیا

انبیا بیست و یکمین مکی و ۱۱۲ آیه دارد. در فضیلت این سوره از نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم آمده است: «هر که سوره انبیاء را قرائت نماید، خداوند از او حسابرسی آسانی نماید و همه پیامبرانی که نام هایشان در قرآن یاد شده است در روز قیامت با او مصافحه کرده و بر او درود می فرستند.» امام جعفر صادق علیه السلام نیز در این باره فرمودند: «اگر کسی سوره انبیاء را تلاوت کند مانند کسی است که با همه پیامبران الهی در بهشت نعمت های خداوند مرافقت و همراهی کرده است و زندگی دنیایی در چشم مردم با هیبت و شکوه خواهد بود.»

سوره

نگاهی به دلایل موفقیت یک برنامه تلویزیونی دین پژوهانه

یک «سوره» پرفضیلت

آزادی اگر آغشته و آلوده به سیاست‌زدگی نشود می‌تواند بهترین بستر برای شکل‌گیری گفت‌وگوهای علمی و عمیق باشد، در غیر این صورت بااحتیاطی می‌توان با یک نگاه سیاست‌زده و یا بیانه‌کردن این حرف که طرح چنین مسائل تاریخی ممکن است به وحدت بین مذاهب ضربه بزند، طریق صمت و سکوت را به جای گفت‌وگوی علمی تجویز کرد به بهترین عناصر فرمی برای فرار از گفت‌وگوهای سیاست‌زده شود و عالی از اصالت دادن به محتوا و در عین حال به خدمت گرفتن بهترین عناصر فرمی برای فرار از گفت‌وگوهای سیاست‌زده شود

محسن فاطمی نژاد: اردیبهشت ماه پارسال و همزمان با شب‌های ماه مبارک رمضان برنامه تلویزیونی «سوره» متولد شد. ما می‌خواهیم دلایل پختگی و به بلوغ رسیدن این برنامه تلویزیونی به‌خصوص در دو فصل اخیر یعنی فصل «بنی‌امیه» و «حسن بن علی علیهما السلام» را بررسی کنیم و بدون شک لازمه این کار آن است حسن سلوک این برنامه را در سایه سازندگانش نیز مورد بررسی قرار دهیم.

«سوره» برنامه‌ای است که اجرا و سردبیری آن را کسی بر عهده دارد که پیش از این کمابیش مخاطبان تلویزیون با اجرای برنامه «شب روایت» در شبکه چهارمی شناختند. مجری «شب روایت» در قسمت معرفی یا به اصطلاح «bio» صفحه مجازی‌اش، خود را این‌گونه روایت کرده است: طلبه، دانشجوی دکترای دین‌پژوهی، علاقه‌مند به پژوهش و نقد، دبیر فرهنگ‌نامه شهدای مدافع حرم، سردبیر مجله تلویزیونی «سوره» و سابقا «شب روایت» و مجله ادبی «الف-یا».

حجت‌الاسلام مسعود دیانی در کسوت سردبیر مجله ادبی «الف یا» و در همان سرمقاله‌ای ابتدایی‌اش از رؤیاهایش حرف می‌زد و این‌گونه می‌نوشت «آن‌قدر که رؤیا داریم برنامه نداریم» گویی که کم‌کم در شب روایت و در نهایت سوره توانست به تحقق رؤیاهایش در قالب یک برنامه تلویزیونی نزدیک شود. البته در تحقق این مهم باید تیم همراه با او را نیز در نظر داشت.

کار تهیه‌کنندگی سوره که باید آن را در زمره برنامه‌های اندیشه‌ای و پژوهشی در نظر گرفت، با علی خواجه و حجت‌الاسلام مرتضی روحانی آغاز و در ادامه به طور کامل به مرتضی روحانی محول شد. علی خواجه که خود تجربه تهیه‌کنندگی برنامه‌های گفت‌وگومحور و به‌اصطلاح «تاک‌شو» چون «چراغ مطالعه» را در کارنامه دارد، به خوبی توانست به بدل شدن گفت‌وگوهای میهمان و مجری سوره به آنچه غربی‌ها «hard talk» می‌خوانند کمک کند. از آن سو نیز باید برای مرتضی روحانی که همین چند روز پیش و پس از هشت سال تلاش در ساحت علوم انسانی با راه‌اندازی سایت و انتشارات «ترجمان علوم انسانی» جایش در مدیریعاملی این انتشارات را به مهدی ایزدخواه داد، نقش ویژه‌ای در این موفقیت قائل بود. روحانی و تیم همراه او در همین بازه کوتاه توانسته بودند با انتشار ۷۶ کتاب با موضوعات مختلف در حوزه علوم انسانی، آن را به ناشر برگزیده تاره‌تأسیس تبدیل کنند.

■ **تیتراژ؛ چیزی فراتر از یک قلاب**

با گذشت از این تعریف و تمجیدها حالا به این می‌رسیم که چه اتفاقی افتاد این برنامه پس از گذشت فصل‌هایی چون «قرآن کریم» و «سیدالشهدا» به یک‌باره در فصل «بنی‌امیه» تا این حد به پختگی رسید. بیایید از همان اصطلاح معروف که می‌گوید «نگو، نشان بده» آغاز کنیم. قرار است سوره در فصل جدیدش با عنوان «بنی‌امیه» روی آنتن برود. برنامه شروع می‌شود و آنچه باید به مثابه یک قلاب مخاطب را گیر بیندازد در همان یک دقیقه اول کار خودش را می‌کند. بله، برجسته‌ترین اتفاقی که کمتر در مورد آن صحبت می‌شود، همین تیتراژ یک دقیقه‌ای سوره در فصل بنی‌امیه است که گویی تمام آنچه در ۱۶ قسمت قرار است بیان شود را به یک‌باره پیش چشم می‌آورد. تیتراژ با یک قطعه موسیقی متن سریال «پادشاه/king» و این روایت از امام صادق(ع) آغاز می‌شود: «إِنَّ بَنِي أُمَيَّةَ أُطْلِقُوا لِلنَّاسِ تَعْلِيمَ الْإِيمَانِ وَلَمْ يُطْلِقُوا تَعْلِيمَ الشِّرْكِ لِكَيْ إِذَا حَمَلُوهُمْ عَلَيْهِ لَمْ يَعْرِفُوهُ»؛ بنی امیه آموختن ایمان را برای مردم آزاد گذاشتند، اما شرک‌شناسی را آزاد نگذاشتند تا اگر آنان را به شرک بکشانند، مردم متوجه نشوند. نکته‌ای که صادق لطفی‌زاده، سازنده تیتراژ نیز به آن اذعان می‌کند و می‌گوید تمام تلاشش در این روایت از امیرالمؤمنین(ع) خلاصه می‌شود: «هرگز رشد را نخواهید شناخت مگر تارکان رشد را بشناسید». قلابی که در قالب یک تیتراژ توسط لطفی‌زاده و تیم سوره طراحی شده مفاهیمی چون «شجره ملعونه» تا رؤیای صادقه بوزینگان بر منبر پیامبر و منع کتابت حدیث و تبدیل خلافت به سلطنت را از خلال روایات به عناصر فرمی ساده بدل کرده و در یک دقیقه مخاطب را پای خودش می‌نشاند.

■ **سرمقاله و حاضر کردن «تاریخ» در حال**

پس از دیدن یک تیتراژ چشم‌نواز و دلچسب، آنچه پس از معرفی و طرح بحث گفت‌وگو روی آنتن می‌رود سرمقاله هر شب سوره متناسب با موضوع آن قسمت است. سرمقاله‌هایی که هر شب سعی می‌کند نسبتی میان تاریخ و حال برقرار کند و از برخورد این دو با یکدیگر، نشان دهد پیرودتر و در همان شب اول فصل بنی‌امیه، دیانی چشم در چشم مخاطب این گونه مطلب را باز می‌کند: «صحبت از بنی‌امیه در برنامه سوره تنها یک بحث تاریخی نیست. این بحث به امروز ما هم نظر دارد. تحریریه، پژوهش و تیم تهیه سوره حتماً دغدغه معاصر دارند. ما انقلاب و نظاممان را نظامی نبوی و علوی می‌دانیم و دغدغه و نگرانی این را داریم که مبادا سویه‌های اموی در این نظام، در این جامعه و در این کشور شکل بگیرد و ریشه کند. امام نخستین کسی است که این دغدغه را مطرح می‌کنند. امام مفصل و مکرر مسئولان و جامعه را از بازگشت به سیره و سنت طاغوتی و اموی برحذر می‌دارند. این دغدغه را رهبر معظم انقلاب هم دارند». این نسبت ما با تاریخ در فصل حسن بن علی(ع) نیز به‌خصوص در نشان دادن تباین و تفاوت‌های صلح حسنی و قبول قطعنامه توسط حضرت امام(ره) خود را نشان می‌دهد.

■ **در جست‌وجوی حرف تازه**

هر چند دیانی سال گذشته و در گفت‌وگو با ما به مناسبت پخش فصل قرآن کریم «سوره» در پاسخ به این پرسش که چقدر این برنامه بر مبنای آنچه به گفت‌وگوی عمیق و به اصطلاح hard talk شناخته شده طراحی شده، از فاصله داشتن با این نوع گفت‌وگوها سخن به میان آورد و گفت: «ما باید گام‌های زیادی بردارایم تا به مرحله جدلی و پرسش و پاسخ‌های عمیق برسیم. هرچند تلاش ما این بود با رویکرد نقادانه، از سؤالات و موضوعات کلیشه‌ای فاصله بگیریم» ولی باید اعتراف کرد فاصله با این جنس گفت‌وگو روز به روز کمتر شده است. رسیدن به این مهم در فصل‌هایی چون بنی‌امیه و حسن‌بن‌علی(ع) را در انتخاب نوع میهمانان نیز باید در نظر گرفت: نکته‌ای که دوباره در گفت‌وگوی سال گذشته با دیانی از آن سخن به میان آمد. دیانی همان موقع نیز انگشت اتهام را نه به سوی فضای اندیشه بلکه رسانه‌ها برد که بیشتر به کسانی توجه می‌کنند که حضوری سیاست‌زده در شبکه‌های اجتماعی و فضای مجازی داشته باشد. او در این برنامه همان‌طور که پیش از این گفته بود: «در حوزه دین‌پژوهی شخصیت‌هایی توانمند و جوانی هستند ولی روی چند اسم خاص که صرفاً شأن سیاسی دارند توجه می‌شود» سعی به شکستن کلیشه‌های رایج کرد و بعضاً از پژوهشگران جوانی دعوت به عمل آورد که متناسب با موضوعات دست به پژوهش‌های عمیق زده بودند. جالب اینجاست محور قرار دادن این گزاره در انتخاب میهمانان برنامه سبب شد برنامه‌ها با حضور این طیف، نتایج رضایت‌بخش‌تری را برای مخاطبان برنامه رقم بزند و خودش را در جذابیت طرح بحث میهمانان برنامه نشان بدهد. هر چند به نظر، رسیدن به این نتیجه نیز کار چندان آسانی نبوده، چنان‌که در فصل قرآن کریم هم سردبیر برنامه، مشکلات در این زمینه را این‌گونه روایت کرده بود: «ما در این بخش متأسفانه در بسیاری از حوزه‌ها پشتوانه تحقیقی خوبی نداریم و در انتخاب کارشناس با مشکل روبه‌رو می‌شویم. پس از گذشت ۴۰ سال از انقلاب، بسیار غم‌انگیز است کسی که بتواند در حد یک گفت‌وگوی ۳۰ دقیقه‌ای با رویکرد قرآنی حرف بزند، به سختی پیدا شود. شما در برخی از موضوعات حتی نمی‌توانید یک مقاله پیدا کنید. در برخی از مباحث با وجود اینکه رتبه خوبی داریم ولی کارپژوهشی در مورد آن‌ها نکرده‌ایم و آن‌ها را به کلیشه‌هایی تقلیل داده‌ایم».

■ **ختم کلام در ضرورت آزادی و استمرار**

آنچه مجری برنامه سوره در آخرین قسمت فصل بنی امیه لابه‌لای تقدیر و تشکرها، در خصوص آزادی عمل کامل عوامل برنامه با مخاطبان برنامه در میان گذاشت، یک بار دیگر نشان می‌دهد امکان‌هایی که آزادی می‌تواند در اختیار ما قرار دهد بی‌شک بیشتر از آسیب‌های آن است. آزادی اگر آغشته و آلوده به سیاست‌زدگی نشود می‌تواند بهترین بستر برای شکل‌گیری گفت‌وگوهای علمی و عمیق باشد، در غیر این صورت به‌راحتی می‌توان با یک نگاه سیاست‌زده و با بهانه کردن این حرف که طرح چنین مسائل تاریخی ممکن است به وحدت بین مذاهب ضربه بزند، طریق صمت و سکوت را به جای گفت‌وگوی علمی تجویز کرد. به هر ترتیب با این تفاسیر، سوره می‌تواند روز به روز پخته‌تر و بدل به یک نمونه عالی از اصالت دادن به محتوا و در عین حال به خدمت گرفتن بهترین عناصر فرمی برای فرار از گفت‌وگوهای سیاست‌زده شود و دائقه مخاطبان را نیز با کارهای اینچنینی بالاتر ببرد. برنامه‌هایی که چیزی بیش از یک تلنگر باشند و به قول سردبیر برنامه سوره به شرط استمرار بتواند ما را به افاق بالاتر سوق دهد.

سیره غلما

آیت‌الله ری‌شهری مطرح کرد

سفارش آیت‌الله بهجت برای برنامه روزانه حفظ و قرائت قرآن

رئیس مؤسسه علمی فرهنگی دارالحدیث تأکید کرد: حافظان قرآن پس از حفظ باید در تثبیت نیز اهتمام ویژه داشته باشند. حفظ قرآن کریم آسان است، اما تثبیت و فهم و عمل به آیات آن بسیار دشوار است. به گزارش مهر، پانزدهمین مراسم تجلیل از حفاظ مرکز آموزش قرآن آستان مقدس حضرت عبدالعظیم(ع) با حضور آیت‌الله محمدی ری‌شهری، تولیت این آستان و همچنین جمعی از مسئولان، مدیران و استادان قرآنی برگزار شد. تولیت آستان مقدس حضرت عبدالعظیم(ع) در این مراسم طی سخنانی به شرایط دشوار کنونی که بر اساس کینه‌توزی‌های دشمنان شکل گرفته، اشاره کرد و گفت: شرایط فعلی از جمله سخت‌ترین دوره‌های تاریخ است که تاکنون بر جمهوری اسلامی ایران گذشته و مردمی که در مراحل مختلف از آزمون‌های گوناگون سربلند بیرون آمده‌اند در آزمون کنونی نیز سربلند خواهند بود و ان‌شاءالله زمینه‌ساز تشکیل حکومت جهانی به‌رهبری حضرت ولیعصر(عج) خواهیم بود.

عضو مجلس خبرگان رهبری در ادامه افزود: پیامبر اکرم(ص) و امام صادق(ع) می‌فرمایند: اهل قرآن در میان انسان‌ها دارای درجات والایی هستند به‌جز پیامبران و معصومین که در بلندترین مقامات هستند؛ پس حقوق اهل قرآن را رعایت کنید؛ اینان نزد خداوند دارای ارج و قرب بالایی هستند. رئیس دانشگاه قرآن و حدیث تصریح کرد: براساس روایات، حافظان قرآن، حامل قرآن و اولیای خدا هستند. هر کسی با حاملان قرآن دشمنی کند در حقیقت با خداوند دشمنی کرده است و اگر کسی آنان را دوست داشته باشد گویی خداوند را دوست دارد و کسی که قرآن را با خود حمل می‌کند در حقیقت حامل پرچم اسلام است. این حافظ و مفسر قرآن کریم در بخش دیگری از سخنان خود ضمن قدردانی از همه استادان و خدمتگزارانی که زمینه‌ساز توسعه فرهنگ قرآن میان نوجوانان و جوانان هستند، گفت: حفظ و آموزش قرآن کریم نعمت بزرگی برای آموزش‌دهندگان و آموزش‌دیدگان به شمار می‌رود. حفظ قرآن کریم از سوی حافظان نوجوان برای پدران و مادران افتخاری بس بزرگ است که نصیب آن‌ها شده است. رئیس مؤسسه علمی فرهنگی دارالحدیث تأکید کرد: حافظان قرآن پس از حفظ باید در تثبیت آیات نهایت ویژه داشته باشند. حفظ قرآن کریم آسان است، اما تثبیت و فهم و عمل به آیات آن بسیار دشوار بوده و شایسته است حافظان محترم به این امر اهتمام ویژه‌ای داشته باشند. وی با اشاره به خاطراتی از آیت‌الله بهجت، مرجع عالی‌قدر جهان تشیع گفت: ایشان به حفظ قرآن و همچنین نگهداری محفوظات بسیار تأکید داشتند و در مواردی که محضرشان می‌رسیدم به من می‌فرمودند روزی یک جزء قرآن بخوانید تا قرآن را فراموش نکنید و همچنین تأکید داشتند این مرور زمان‌های مختلف شبانه‌روز انجام شود که با خستگی همراه نباشد.

آیت‌الله محمدی ری‌شهری در ادامه خطاب به حافظان حاضر در این مراسم گفت: شما جایگاه بزرگی دارید، به شما و خانواده‌های محترمتان تبریک می‌گویم این مقام، برای کشور و شهرستان ری افتخار بزرگی است. شما بدل تلاش کنید این ثروت را حفظ کنید زیرا قابل قیاس با هیچ ثروتی نیست.

حواشی

راه‌شناسایی رضایت خدا از بنده

مرحوم آیت‌الله مجتهدی تهرانی: اگر می‌خواهید بدانید که خدا از شما راضی هست یا نه، ببینید خودتان در ته دل از خدا راضی هستید؟ اگر راضی باشید، خدا هم از شما راضی است، حدیث داریم که شما مانند بیمار هستید و خدا مانند دکتر و طبیب. همان‌طور که دکتر هر چه بگوید، بیمار می‌پذیرد، خدا هر چه به ما داد، ما هم باید رضایت داشته باشیم. اگر در مصیبت‌ها و نداری‌ها از خدا گله نکنیم و تسلیم خدا باشیم، یعنی اینکه ما از خدا راضی هستیم و خدا هم از ما رضایت دارد. اما خیلی سخت است که انسان ذره‌ای گله از خدا نداشته باشد.

جهان شهر

خیز مالزی برای تبدیل به قطب تجارت حلال در جهان

مالزی در دهه‌های اخیر با تدوین سیاست‌ها و برنامه‌ریزی خاص کوشیده به قطب تولید خدمات و محصولات حلال تبدیل شود. این کشور اکنون قصد دارد با تدوین استانداردهای لازم برای این صنعت، خود را به قطب مشاوره و ارائه استاندارد به فعالان صنعت حلال در جهان تبدیل کند. به گزارش ایکنا، در حال حاضر ۱/۹ میلیارد مسلمان در سراسر جهان زندگی می‌کنند. بر اساس تحقیقات مؤسسه استاندارد دینار، مسلمانان سالانه حدود ۲.۰۲ تریلیون دلار در حوزه حلال هزینه می‌کنند که شامل محصولات و خدمات، از غذا گرفته تا گردشگری است. پیش‌بینی می‌شود نرخ رشد سالانه صنعت غذاهای حلال بین سال‌های ۲۰۱۹ تا ۲۰۲۴ به ۳.۵ درصد برسد. عوامل اصلی رشد صنعت حلال در جهان اسلام را می‌توان به چند عامل نسبت داد. عامل نخست، افزایش جمعیت مسلمانان است. به گفته مرکز تحقیقات پیو، اگر روند فعلی افزایش جمعیت مسلمانان ادامه یابد، شمار پیروان این دین تا سال ۲۰۵۰ تقریباً برابر مسیحیت و در سال ۲۰۷۰ از مسیحیان بیشتر خواهد شد. عامل دوم هم رشد اقتصادی و افزایش پس‌انداز در نظر گرفته می‌شود. ترکیبی از رشد اقتصادی و درآمد بیشتر در کشورهای مسلمان سبب رشد گردشگری و سفرهایی شده که با معیارهای دین اسلام هماهنگ هستند. گردشگری حلال مبتنی بر غذاهای دارای گواهی‌نامه حلال در هتل‌ها و رستوران‌ها و خدمات حلال است.

بنابر گزارش اقتصاد اسلامی استاندارد دینار اندونزی، بنگلادش، مصر، نیجریه و پاکستان به عنوان پنج بازار مصرف‌کننده حلال با ظرفیت بالا هستند. در این میان مالزی در دهه‌های اخیر سرمایه‌گذاری زیادی در تدوین استانداردهای حلال برای کالاها و خدمات خود کرده و تلاش می‌کند صنعت حلال بخش قابل توجهی از تولید ناخالص ملی این کشور را شامل شود. این کشور به‌تدریج خود را به عنوان قطب تولید، صادرات، آموزش و تدوین استانداردهای حلال در سطح جهانی معرفی می‌نماید.

۹ سپتامبر امسال (۱۸ شهریور) مالزی پایگاه دیجیتال یکپارچه‌سازی کسب‌وکارهای حلال (Halal Integrated Platform) را راه‌اندازی کرد. این اقدام در چارچوب راهبرد سازمان توسعه حلال مالزی (Malaysia's Halal Development Corporation) برای توسعه کسب و کارهای کوچک و متوسط در این حوزه انجام شده است. بخش‌هایی شامل تولید مواد اولیه، لجستیک، تولید، سرمایه‌گذاری، آموزش و قانون‌گذاری در چارچوب این طرح گنجانده خواهند شد و کسب و کارهای حلال از مالزی و خارج از این کشور می‌توانند از خدمات ارائه شده در این بستر الکترونیک استفاده کنند. عدلی محمد، از مسئولان ارشد سازمان توسعه حلال مالزی می‌گوید: فضای کسب و کارهای حلال نمی‌تواند یک نفره اداره شود، این فضا نیاز به همکاری دولت‌ها، بانک‌ها، شرکت‌های تولیدی و حمل و نقل دارد که ترکیبی از بخش‌های دولتی و خصوصی نه تنها در مالزی که در سطح بین‌المللی است. وی افزود: امیدواریم این بستر دیجیتال به فعالان حوزه حلال این توان را بدهد که استانداردهای حلال را کسب و با دیگر فعالان حلال در داخل مالزی و خارج این کشور ارتباط برقرار کنند.

خبر خوب

برگزاری افتتاحیه سی‌امین دوره مسابقه درس‌هایی از قرآن

به گزارش خبرگزاری شبستان، همایش افتتاحیه سی‌امین دوره مسابقه درس‌هایی از قرآن ویژه دانش‌آموزان دوره اول و دوم متوسطه و پایه ششم ابتدایی یکشنبه ۱۸ مهر ماه با حضور حجت‌الاسلام والمسلمین استاد قرائتی برگزار شد.

نخستین برنامه درس‌هایی از قرآن دوره سی‌ام توسط حجت الاسلام والمسلمین قرائتی ارائه و ضبط شد. این برنامه پنجشنبه ۲۲ مهر پس از اذان مغرب از شبکه اول سیما و روز یکشنبه از سیمای قرآن پخش می‌شود. در ابتدای این برنامه حجت‌الاسلام والمسلمین موحدی‌نژاد، مدیر مؤسسه ترویج فرهنگ قرآنی گزارش مختصری از چگونگی اجرای دوره بیست ونهم مسابقه در فضای مجازی در سال تحصیلی ۱۴۰۰-۱۳۹۹ ارائه داد و بیان کرد: این آزمون در سال‌های قبل به صورت حضوری برگزار می‌شد اما با توجه به شرایط کرونایی کشور در دو سال اخیر در فضای مجازی و از طریق سامانه آزمون آنلاین مؤسسه برگزار می‌شود. در دوره بیست و نهم مسابقه که با استقبال دانش‌آموزان متوسطه و پایه ششم ابتدایی مواجه شد و هزار و ۷۰۰ نفر از دانش‌آموزان که بیشترین امتیاز را کسب کردند کارت هدیه بانکی ۸۰ هزار تومانی و لوح‌تقدیر حاج آقا قرائتی را دریافت کردند.

آقای موحدی‌نژاد در ادامه با بیان اینکه قرآن ما را به کار و تلاش در همه زمینه‌ها دعوت کرده و نباید فرصت‌ها را به بهانه‌های مختلف از جمله شرایط کرونایی کشور از دست بدهیم با برشمردن ویژگی‌های استاد قرائتی، ایشان را الگوی مناسبی برای تلاش و مدیریت زمان معرفی کرد که در هر شرایطی به مطالعه، تحقیق و تألیف ادامه می‌دهد.

دیدگاه

یک کارشناس مهدویت:

در ۹ ربیع‌الاول ولایت‌پذیری را تمرین کنیم

یک کارشناس حوزه مهدویت با بیان اینکه تجدید عهد با امام زمان(عج) در ۹ ربیع‌الاول به نوعی اعلام وفاداری نسبت به حضرت(عج) است، گفت: این تجدید بیعت مراحلی دارد که ابتدا معرفت، پس از آن محبت و در نهایت تبعیت و ولایت‌پذیری است. به گزارش خبرگزاری شبستان، حجت‌الاسلام سیدجواد میرصادقی، کارشناس مرکز تخصصی مهدویت حوزه علمیه قم در آستانه یوم الله ۹ ربیع الاول، سالروز آغاز امامت حضرت بقیه الله الاعظم درباره اهمیت این روز گفت: سه روز در زندگی مبارک امام زمان(عج) مهم و حیاتی است، نخست روز ولادت حضرت صاحب الزمان(عج) که مصادف با نیمه شعبان است و از این جهت که روز ولادت آخرین حجت الهی است، اهمیتی خاص دارد. دوم روز آغاز امامت حضرت ولیعصر(عج) یعنی نهم ربیع‌الاول که آخرین حجت الهی، امام می‌شود و درنهایت روز ظهور که هنوز نیامده است. برای روز نیمه شعبان جشن‌ها و آیین‌های شادباش و بزرگداشت برگزار می‌کنیم و در نهم ربیع‌الاول تجدیدعهد و بیعت با حضرت بقیه الله الاعظم(عج) از اهمیتی خاص برخوردار است.

وی درباره فلسفه این تجدیدعهد و پیمان، تأکید کرد: اطاعت از امام منصوب از جانب خدا بر هر مسلمانی واجب است و حتی اگر کسی با ایشان بیعت نکرده باشد این اطاعت بر او واجب خواهد بود. اما اهمیت عهد بستن با امام عصر(عج) آن است که به نوعی تأکید وفاداری در مقابل بحران‌ها و فتنه‌ها به شمار می‌رود. بیعت در تاریخ هم سابقه دارد و حتی پیامبر(ص) هم چنین می‌کردند و از مردم در مواضع مختلف برای وفا بر عهد و همراهی بیعت می‌گرفتند تا روحی تازه در جامعه و مردم دمیده شود. میرصادقی افزود: یکی از اتفاقات مهم پس از ظهور امام مهدی(عج) هم بیعت است و نخستین کسی که با ایشان بیعت می‌کند، جبرئیل امین است. همان طور که برای امور معمول زندگی با حرفه‌ای شدن در یک رشته باید تمرین و تلاش داشته باشیم، برای آنکه آماده بیعت با امام زمان(عج) در عصر ظهور شویم نیز باید این بیعت و تجدید عهد را در عصر غیبت تمرین کنیم. به عبارت بهتر، تمرین لازمه هر کار و فنی است، اگر می‌خواهیم

العجب صارف عن طلب العلم، داع الی الغمط و الجهل

خودپسندی مانع تحصیل علم است و انسان را به سوی نادانی و خواری می‌کشاند.

خبر امروز

حضور در نمایشگاه بین‌المللی «ایران فارما»

شرکت‌های دارویی زیرمجموعه گروه سلامت و درمان بنیاد بهره‌وری موقوفات آستان قدس رضوی با حضور در ششمین نمایشگاه بین‌المللی «ایران فارما»، توانمندی‌های خود در عرصه تولیدات دارویی را عرضه کرده‌اند.
نمایشگاه ایران فارما، بزرگ‌ترین گردهمایی بین‌المللی تخصصی صنعت داروسازی در کشور است که هر ساله میزبان شرکت‌های تولیدکننده دارو، تولیدکننده مواد اولیه دارو، تجهیزات و ماشین‌آلات دارویی، خدمات چاپ و بسته‌بندی دارو، تولیدکننده داروهای نوترکیب و دانش‌بنیان و... است. این نمایشگاه که از دیروز در مصلای تهران برپا شده تا ۲۱ مهرماه ادامه خواهد داشت و هر روز از ساعت ۹ تا ۱۸ با رعایت دستورالعمل‌های بهداشتی میزبان بازدیدکنندگان است. شرکت‌های داروسازی ثامن، سامان داروی هشتم، شیراز سرم، یاراطب ثامن و مؤسسه خدمات دارویی رضوی پنج مجموعه دارویی زیرمجموعه بنیاد بهره‌وری موقوفات آستان قدس رضوی هستند که با حضور در این نمایشگاه مهم‌ترین دستاوردهای دارویی خود را به نمایش گذاشته‌اند.
ششمین دوره نمایشگاه ایران فارما که با حضور بیش از ۵۰۰ شرکت داخلی و خارجی آغاز به کار کرده، فرصت مناسبی برای ارائه ظرفیت‌های موجود و توانمندی‌های دارویی شرکت‌ها و تبادل دانش و فناوری، مهارت‌آموزی و همچنین مشارکت با شرکت‌ها و سرمایه‌گذاران داخلی و بین‌المللی است.

سه‌شنبه‌های فرهنگی

رونمایی از نسخه خطی ۵۸۴ساله «دیوان حافظ»

همزمان با روز بزرگداشت حافظ شیرازی، نود و هشتمین سری از برنامه‌های سه‌شنبه‌های علمی فرهنگی سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی با معرفی و رونمایی قدیمی‌ترین نسخه خطی «دیوان حافظ» موجود در مرکز نسخ خطی کتابخانهٔ آستان قدس برگزار می‌شود. دبیر سه‌شنبه‌های علمی فرهنگی سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی گفت: این مراسم امروز سه‌شنبه ۲۰ مهرماه ساعت ۹:۳۰ با سخنرانی دکتر مرتضی عمرانی، مدرس دانشگاه با موضوع «معرفی نسخه خطی دیوان حافظ دانشگاه پنجاب لاهور با تکیه بر مقدمه جامع محمد گلندام» برگزار می‌شود. علاقه‌مندان می‌توانند به صورت همزمان برنامه را به صورت مجازی از طریق لینک webinar.aqr.ir/farhangi دنبال کنند.

گزارشی از خدمات ارائه شده در دهه آخر صفر

میزبانی بی‌سابقه آستان قدس رضوی از زائران

آستان قدس رضوی در دهه آخر صفر امسال، عرصه خدمت‌رسانی به زائران حضرت رضا(ع) را گسترش داد و با ایجاد امکانات لازم برای اسکان و پذیرایی از زائران و حمایت از گروه‌های مردمی، بیش از ۱۰۰ هزار زائر را در رواق‌های حرم، زائرشهر، زائرسرا و موکب‌ها اسکان داد؛ علاوه بر آن ۳٫۵ میلیون وعده غذایی نیز بین زائران حضرت توزیع شد.
به گزارش آستان‌نیوز، اگرچه شرایط کرونایی امسال، امکان تشرف گسترده زائران به ویژه زائران پیاده رضوی را دشوار کرد، با وجود این آستان قدس رضوی خود را برای میزبانی شایسته مطابق دستورالعمل‌های بهداشتی آماده کرده بود و خدمتی کم‌سابقه را به عاشقان حضرت رضا(ع) ارائه کرد.
بنیاد کرامت رضوی و حوزه حرم مطهر رضوی، دو مجموعه ارائه‌دهنده خدمات اسکان و پذیرایی زائران در این روزها بودند که با کمک موکب‌ها و گروه‌های مردمی، زمینه تسهیل تشرف زیارت زائران پیاده به مشهد و اقامت در این شهر را مهیا کردند.

■ **اسکان و پذیرایی از زائران**

جعفر رئیسیان‌زاده، معاون خدمات اجتماعی بنیاد کرامت رضوی درباره خدمات ارائه شده توسط این بنیاد گفت: پذیرایی از ۷هزار و ۳۰۰ زائر پیاده در پنج موکب بین‌راهی، اسکان ۱۲ هزار و ۹۱۷ نفر در زائرشهر رضوی و ۷هزار و ۳۰ نفرشب در زائرسرای رضوی، ارائه خدمات فرهنگی و همچنین طبخ و توزیع روزانه چند هزار وعده غذا میان زائران حضرت رضا(ع) از جمله خدمات این حوزه بوده است.
او همچنین می‌گوید: در این مدت شناسایی زائران پیاده نیازمند اسکان و تغذیه توسط خادمان مستقر در موکب‌های ورودی شهر مشهد انجام می‌شد. در همین راستا برای اسکان و پذیرایی از ۱۵ هزار زائر در مکان‌های مردمی در اختیار آستان قدس ظرفیت ایجاد شد و توانستیم با رعایت کامل دستورالعمل‌های بهداشتی میزبان این عزیزان باشیم.

گزیده: اگرچه شرایط کرونایی امسال، امکان تشرف گسترده زائران به ویژه زائران پیاده رضوی را دشوار کرد، اما آستان قدس رضوی خود را برای میزبانی شایسته آماده کرده بود و خدمتی کم‌سابقه را به عاشقان حضرت رضا(ع) ارائه کرد.

■ **موکب‌های اطراف حرم مطهر**

وی درباره پذیرایی از زائران در موکب‌های اطراف حرم مطهر هم می‌گوید: از جمله خدمات مورد نیاز زائران در این روزها، پذیرایی و تأمین وعده‌های غذایی بود که این کار در موکب‌های برپا شده در اطراف حرم مطهر رضوی صورت گرفت و حدود ۳٫۵ میلیون وعده پذیرایی بین زائران توزیع شد.
در این حوزه موکب‌دارانی از سراسر کشور و همچنین تعدادی از موکب‌داران عراقی، توفیق خدمت‌رسانی به زائران را داشتند و در ارائه این خدمت با آستان قدس رضوی همکاری کردند.
خدمت‌رسانی به زائران دهه آخر صفر، محدود به پذیرایی نبود و در این مدت همه خدمات مورد نیاز دیگر از جمله خدمات فرهنگی و معنوی نیز برای آن‌ها تدارک دیده شده بود. از دیگر خدمات بنیاد کرامت در این ایام، طبخ روزانه ۲۰ هزار وعده غذا در مجتمع دانشجویی امام رضا(ع) و توزیع بین موکب‌های سطح شهر مشهد بود. همچنین ۱۵ موکب اسکان زائران پیاده به همت بنیاد کرامت رضوی و جمعیت خدمتگزاران زائران پیاده برپا شد و میزبان زائران دهه آخر صفر بود.

■ **اسکان زائران**

در حوزه اسکان زائران هم ۶ موکب با امکانات کامل در مسیر حرکت زائران به سمت شهر مشهد و با ظرفیت ۸ هزار جای خواب پیش‌بینی شده بود که در همه آن‌ها رعایت فاصله‌گذاری اجتماعی و دستورالعمل‌های بهداشتی مد نظر قرار داشت. همچنین با توجه به اینکه بیشتر زائران پیاده از طبقه کم‌برخوردار بوده و امکان اسکان در هتل‌ها و مهمان‌سراهای شهر مشهد را ندارند، بنیاد کرامت رضوی در سه روز پایانی ماه صفر، ظرفیت استراحت شبانه در فضای شهری برای ۳ هزار نفر، همراه پذیرایی و امکانات رفاهی را آماده کرد.
در کنار آستان قدس رضوی، تشکل‌های مردمی نیز به عنوان بازوی کمکی این مجموعه و برای پیوستن به پویش «همه خادم الرضاییم» در خدمت زائران پیاده امام پای کار آمدند و اتفاق‌های بسیار خوبی را رقم زدند.
آستان قدس تلاش کرد در این دهه با اقدام‌هایی همچون تدارک اقلام غذایی و میان‌وعده، از حرکت‌های خودجوش مردمی در میزبانی از زائران پیاده پشتیبانی کند تا مجاوران نیز در میزبانی از زائران حضرت رضا(ع) نقش‌آفرینی بیشتر داشته باشند.
البته اسکان شبانه زائران در رواق‌های حرم مطهر نیز یکی از خدمات شاخص آستان قدس رضوی در دهه آخر ماه صفر بود.
معاون اماکن متبرکه حرم مطهر رضوی در این باره می‌گوید: با دستور تولیت آستان قدس رضوی تصمیم گرفته شد برای میزبانی شایسته از زائران حضرت رضا(ع) از ظرفیت رواق‌های حرم مطهر برای اسکان تعدادی از زائران که فاقد محل اسکان هستند استفاده شود که در این راستا حدود ۵۹ هزار زائر از ساعت ۲۲ تا اذان صبح در رواق‌ها استقرار یافتند.
محمد توکلی با بی‌سابقه خواندن فضای تخصیص داده شده به محل خواب زائران در حرم رضوی در طول دهه آخر صفر، گفت: در این ایام حتی رواق‌هایی مانند رواق امام خمینی(ره) و رواق حضرت زهرا(س) نیز به محل استراحت زائران اختصاص داده شد و مهیا کردن همه امکانات رفاهی و خدماتی زائران در اولویت قرار گرفت. همچنین به دستور تولیت آستان قدس سیستم‌های گرمایشی حرم مطهر حضرت رضا(ع) خارج از زمان و قاعده مقرر راه‌اندازی شد تا زائران از فضای گرم رواق استفاده کنند. البته این مرحله از اسکان هم همراه با رعایت دقیق دستورالعمل‌های بهداشتی، رعایت فاصله و... بود.

آگهی فقدان سند مالکیت

با عنایت به اینکه خانم مریم کولیوند فرزند مراد شماره شناسنامه ۱ با ارائه دو برگ استشهاد محلی مصدق مبنی بر مفقود شدن سند مالکیت شدشدانگ یک باب ساختمان پلاک ۳۰ فرعی از ۳۷۹۶ اصلی واقع در بخش ۱ توبسرکان به شماره چاپی۳۴۹۲۷۳ سری الف/۹۰ به نامش صادروتسلیم گردیده که به علت جابجایی مفقود گردیده وتقاضای صدور سند المثنی پلاک مذکور را نموده لذا مراتب در اجرای ماده ۱۲۰ آئین نامه قانون ثبت اگهی تا چنانچه هر کسی نسبت به پلاک مورد آگهی معامله ای کرده که فوقا به آن اشاره ای نشده یا مدعی وجوه سند مالکیت نزد خود می باشد ظرف مدت ۱۰ روز پس از انتشار آگهی به ثبت محل مراجعه واعتراض خود را ضمن ارائه اصل سند مالکیت یا سند معامله تسلیم نماید وچنانچه طرف مهلت فوق سند معامعله ارائه نشود اداره ثبت المثنی سند مالکیت را طبق مقرارت صادر وبه متقاضی تسلیم خواهد کرد. (م الف۳۱۱) ۱۴۰۶۴۹۱۱

محمد علی جلیلوند - مدیر واحد ثبتی حوزه ثبت ملک توبسرکان

رونوشت آگهی حصر وراثت

نظر به اینکه آقای غفار حفیظی جوزقانی دارای شناسنامه شماره ۱۵۱۰ به شرح دادخواست به کلاسه ۴/۰۰۰۰۲۹۸ از این شورا درخواست گواهی حصر وراثت نموده و چنین توضیح داده که شادروان حسن حفیظی جوزقانی به شناسنامه ۲۱ در تاریخ ۱۴۰۰/۰۶/۰۲ در اقامتگاه دائمی خود بدرود زندگی گفته و ورثه حین الفوت آن مرحوم منحصر است به:
۱- بی‌بی جان انزله جوزقانی به ش‌ملی ۰۷۴۹۴۸۴۴۲۱ متولد ۱۳۳۳/۰۱/۱۰ همسر متوفی
۲- عبدالغفور حفیظی جوزقانی به ش‌ملی ۰۷۴۰۱۹۴۵۳۴ متولد ۱۳۷۲/۰۶/۲۳ فرزند متوفی
۳- سبحان حفیظی جوزقانی به ش‌ملی ۰۷۴۰۰۴۴۱۳۳ متولد ۱۳۶۸/۱۲/۰۴ فرزند متوفی
۴- زینب حفیظی جوزقانی به ش‌ملی ۰۷۴۸۵۲۵۰۴۱ متولد ۱۳۵۶/۰۵/۰۷ فرزند متوفی
۵- ستار حفیظی جوزقانی به ش‌ملی ۰۷۴۸۵۲۶۰۱۳ متولد ۱۳۵۸/۱۲/۰۱ فرزند متوفی
۶- مرضیه حفیظی جوزقانی به ش‌ملی ۰۷۴۰۴۶۵۵۵۴ متولد ۱۳۷۹/۰۸/۰۲ فرزند متوفی
۷- زینت حفیظی جوزقانی به ش‌ملی ۰۷۴۹۸۳۲۱۰۱ متولد ۱۳۶۶/۰۹/۱۰ فرزند متوفی
۸- طلعت حفیظی جوزقانی به ش‌ملی ۰۷۴۸۵۲۶۵۷۹ متولد ۱۳۶۷/۰۵/۱۹ فرزند متوفی
۹- غفار حفیظی جوزقانی به ش‌ملی ۰۷۴۸۵۲۵۰۳۳ متولد ۱۳۵۵/۰۵/۰۷ فرزند متوفی
اینک با انجام تشریفات مقدماتی درخواست مزبور را به استناد ماده ۳۶۲ ق امور حسبی یک نوبت آگهی می‌نماید تا هر کسی اعتراضی دارد و یا وصیتنامه از متوفی نزد او باشد از تاریخ نشر آگهی ظرف یک ماه به شورا تقدیم دارد والا گواهی صادر خواهد شد.آ۱۴۰۶۴۸۴

قاضی شورا- شعبه چهار شورای حل اختلاف شهرستان تایباد- حسن رضائی منفرد

آگهی مزایده مال منقول نوبت اول

به موجب دادنامه ۱۴۰۰۲۵۳۹۰۰۰۱۶۳۵۳۳۵ صادره از شعبه دوم دادگاه عمومی و حقوقی شهرستان تایباد محکوم علیه سمیرا ماکوئی محکوم است به پرداخت مبلغ ریال ۷۱۸/۰۱۵/۵۹۴ ریال بابت محکوم به در حق فضل احمد شادی‌فر و مبلغ ۳۵/۹۰۰/۷۷۹ ریال بابت نیم عشر در حق دولت در پرونده اجرایی شماره ۲۰/۰۰۰۰۲۷۹ که بعلت عدم پرداخت یکدستگاه خودروی پراید با شماره انتظامی ۳۲- ۷۷۱ و ۸۲ بشرح کارشناسی ذیل توقیف و به قیمت ۹۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال ارزیابی شده است. بدینوسیله جهت فروش شروع مزایده ساعت ۱۰ الی ۱۱ روز ۱۴۰۰/۰۸/۰۹ (یکشنبه) در محل اجرای احکام مدنی حوزه قضایی تایباد تعیین می‌گردد مزایده از قیمت کارشناسی شروع و به کسی که بالاترین قیمت را پیشنهاد نماید واگذار خواهد شد و در صورت تمایل متقاضیان می‌توانند ۵ روز قبل از موعد مزایده به این اجرا مراجعه تا ترتیب بازدید ایشان از مال داده شود لازم به ذکر است ۱۰ درصد بهای مزایده فی‌المجلس و به صورت نقدی به عنوان سپرده و مابقی ظرف یک ماه از خریدار دریافت خواهد شد در صورتیکه به هر دلیل خریدار در زمان مقرر بهای مزایده را نپردازد ۱۰ درصد سپرده وی به نفع دولت ضبط خواهد شد. چنانچه تاریخ مزایده مصادف با روز تعطیل باشد روز بعد روز مزایده تلقی خواهد شد.
مشخصات خودرو:
یکدستگاه خودرو پراید مدل ۱۳۹۵ دوگانه سوز رنگ سفید و ۴ سیلندر و وضعیت اتاق بدین شرح که سر گلگیر جلو راست نیاز به رنگ و سر گلگیر جلو چپ جزئی رنگ و بقیه بدون رنگ و سالم، وضعیت موتور و دستگاه انتقال نیرو و فرمان و سیستم جلوبندی نامعلوم و وضعیت لاستیک جلو خوب بوده و عقب ضعیف و موتور و گیربکس قابل تست نبوده و بیمه خودرو رویت نشده است.آ۱۴۰۶۴۸۵

دادورز اجرای احکام شعبه ۱ دادگاه عمومی حقوقی شهرستان تایباد- صادق محمدی سرخسی

آگهی ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آیین نامه قانون تعیین و تکلیف وضعیت ثبتی و اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی

برابر رای شماره ۱۴۰۰۶۰۳۱۸۶۰۳۰۰۶۵۳۰ مورخ ۱۴۰۰/۰۶/۲۷ هیات موضوع قانون تعیین و تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی مستقر در واحد ثبتی حوزه ملک ناحیه ۲ رشت ، تصرفات مالکانه بلامعارض خانم لیلا مظفری آتشکاهی فرزند علی به شماره شناسنامه ۱ صادره از رشت در قریه بیجار کن در ششدانگ یک قطعه زمین مشتمل بر بنای احداثی به مساحت ۱۱۱/۲۴ متر مربع پلاک فرعی ۱۹۱۵۶ از اصلی ۷۵ مفروز مجزی از پلاک ۱۸۰۹ از اصلی ۷۵ واقع در بخش چهار رشت خریداری از مالک رسمی آقای ورثه علی سر افراز پور محرز گردیده است. لذا به منظور اطلاع عموم مراتب در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز آگهی می شود در صورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراضی داشته باشند می توانند از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت ده ماه اعتراض خود را به مراجع قضایی تقدیم نمایند. بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد. م الف ۱۹۲۰ آ۱۴۰۶۵۰۲
تاریخ انتشار نوبت اول : ۱۴۰۰/۰۷/۲۰ تاریخ انتشار نوبت دوم : ۱۴۰۰/۰۸/۰۵

سعید بدوی-رئیس واحد ثبتی حوزه ثبت ملک ناحیه دو رشت

آگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آئین نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی و اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی

برابر رأی شماره ۱۴۰۰۶۰۳۰۸۰۰۱۰۰۲۲۹۶ مورخ ۱۴۰۰/۰۴/۲۶ هیات اول/دوم موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی مستقر در واحد ثبتی حوزه ثبت ملک بیرجند تصرفات مالکانه بلامعارض متقاضی آقای هادی علی اکبری فرزند حسین به شماره شناسنامه ۱ صادره از در ششدانگ یکباب محوطه مشتمل بر دوباب مغازه به مساحت ۱۷۱/۷۱ متر مربع قسمتی از پلاک ۱۳۹۶ اصلی بخش دو بیرجند محرز گردیده است. لذا به منظور اطلاع عموم مراتب در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز آگهی می شود در صورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراضی داشته باشند می‌توانند از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت دوماه اعتراض خود رابه این اداره تسلیم و پس از اخذ رسید، ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض، دادخواست خود را به مراجع قضایی تقدیم نمایند. بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد. م الف ۱۸۲۴ آ۱۴۰۶۴۷۳
تاریخ انتشار نوبت اول : ۱۴۰۰/۰۷/۲۰ تاریخ انتشار نوبت دوم : ۱۴۰۰/۰۸/۰۵

علی پاکدل-سرپرست ثبت اسناد و املاک سنگر

آگهی ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آیین نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی و اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی

برابر رای شماره ۱۴۰۰۶۰۳۱۸۰۱۸۰۰۱۷۷۴مورخ ۱۴۰۰/۰۴/۱۴هیات موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی مستقر در واحد ثبتی حوزه ثبت ملک سنگر تصرفات مالکانه بلامعارض متقاضی سهراب صفری پیشکناری فرزند کاظم به شماره ملی ۶۵۳۹۹۰۹۶۶۷ در ششدانگ یک باب خانه و محوطه به مساحت ۲۱۹/۷۵ متر مربع مفروز از پلاک ۹ فرعی از سنگ ۳ اصلی واقع در قریه رودبرده بخش ۱۲ گیلان که برای آن شماره ۲۹۲۳ فرعی در نظر گرفته شده خریداری از مالک رسمی (زارعین: تقی رنجبر) محرز گردیده است. لذا به منظور اطلاع عموم مراتب در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز آگهی می شود در صورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراضی داشته باشند می توانند از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت دو ماه اعتراض خود را به این اداره تسلیم و پس از اخذ رسید ظرف مدت یکماه از تاریخ تسلیم اعتراض دادخواست خود را به مراجع قضایی تقدیم نمایند. بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد. م الف ۱۸۲۴ آ۱۴۰۶۴۷۳
تاریخ انتشار نوبت اول : ۱۴۰۰/۰۷/۲۰ تاریخ انتشار نوبت دوم : ۱۴۰۰/۰۸/۰۵

علی پاکدل-سرپرست ثبت اسناد و املاک سنگر

"آگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آیین نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی و اراضی و ساختمان های فاقد سند رسمی"

برابر رای شماره ۱۴۰۰۶۰۳۰۸۰۰۲۰۰۰۶۱۴- ۱۴۰۰/۰۶/۰۲ هیات اول موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان های فاقد سند رسمی مستقر در واحد ثبتی قاین تصرفات مالکانه و بلامعارض متقاضی آقای مسعود صمدی فرزند علی به شماره شناسنامه ۷۱۶ کد ملی ۰۸۸۹۰۶۸۱۹۴ صادره از قاین در ششدانگ یکقطعه زمین مزروعی به مساحت ۱۴۲۲٫۶۰ مترمربع در قسمتی از پلاک ۱۵۹۲-اصلی مزرعه مهمویی بخش ۱۱ قاینات (از محل مالکیت ردیف ۲۸ سهام آب مهمویی که مجهول می باشد) محرز گردیده است.
لذا به منظور اطلاع عموم مراتب در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز آگهی می شود و در صورتیکه اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراضی داشته باشند میتوانند از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت دو ماه اعتراض خود را به این اداره تسلیم و پس از اخذ رسید، ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض، دادخواست خود را به مراجع قضایی تقدیم نمایند. بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد. ۱۴۰۶۴۵۶آ
تاریخ انتشار نوبت اول: ۱۴۰۰/۰۷/۲۰ تاریخ انتشار نوبت دوم: ۱۴۰۰/۰۸/۰۵

علی صفائی فر
رئیس اداره ثبت اسناد واملاک قاینات

خود رابه این اداره تسلیم و پس از اخذ رسید، ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض، دادخواست خود را به مراجع قضایی تقدیم نمایند. بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد. آ۱۴۰۵۹۶۴
تاریخ انتشار نوبت اول: یکشنبه ۱۴۰۰/۰۷/۰۴ تاریخ انتشار نوبت دوم : سشنبه ۲۰ /۱۴۰۰/۰۷

حسین براتی- رئیس اداره ثبت اسناد و املاک بیرجند

آگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آئین نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی و اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی

برابر رأی شماره ۱۴۰۶۰۳۰۸۰۰۱۰۰۲۲۹۴ مورخ ۱۴۰۰/۰۴/۲۶ هیات اول/دوم موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی مستقر در واحد ثبتی حوزه ثبت ملک بیرجند تصرفات مالکانه بلامعارض متقاضی آقای جواد اشرفیان فرزند محمد علی بشماره شناسنامه ۵۵۷ در سه دانگ مشاع از ششدانگ یکباب کارگاه مشتمل بر کارگاه و دفتر کار به مساحت ۷۲۶٫۷۴ متر مربع قسمتی از پلاک اصلی ۱۳۹۶ اصلی واقع در خرسان جنوبی بخش دو حوزه ثبت ملک بیرجند از محل مالکیت محمدعلی افشاریان محرز گردیده است. لذا به منظور اطلاع عموم مراتب در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز آگهی می شود در صورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراضی داشته باشند می‌توانند از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت دوماه اعتراض خود رابه این اداره تسلیم و پس از اخذ رسید، ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض، دادخواست خود را به مراجع قضایی تقدیم نمایند. بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد.آ۱۴۰۵۹۶۵
تاریخ انتشار نوبت اول: یکشنبه ۱۴۰۰/۰۷/۰۴ تاریخ انتشار نوبت دوم : سشنبه ۲۰ /۱۴۰۰/۰۷

حسین براتی- رئیس اداره ثبت اسناد و املاک بیرجند

آگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آئین نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی و اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی

برابر رأی شماره ۱۴۰۶۰۳۰۸۰۰۱۰۰۲۲۹۳ مورخ ۱۴۰۰/۰۴/۲۶ هیات اول/دوم موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی مستقر در واحد ثبتی حوزه ثبت ملک بیرجند تصرفات مالکانه بلامعارض متقاضی آقای محمد باقر اشرفیان فرزند محمدعلی بشماره شناسنامه ۱۸۷۰ در سه دانگ مشاع از ششدانگ یک باب کارگاه مشتمل بر انبار و دفترکار به مساحت ۷۲۶٫۷۴ متر مربع قسمتی از پلاک ۱۳۹۶ اصلی واقع در خراسان جنوبی بخش ۲ حوزه ی ثبت ملک بیرجند از محل مالکیت محمد علی اشرفیان محرز گردیده است. لذا به منظور اطلاع عموم مراتب در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز آگهی می شود در صورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراضی داشته باشند می‌توانند از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت دوماه اعتراض خود رابه این اداره تسلیم و پس از اخذ رسید، ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض، دادخواست خود را به مراجع قضایی تقدیم نمایند. بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد.آ۱۴۰۵۹۷۰
تاریخ انتشار نوبت اول: یکشنبه ۱۴۰۰/۰۷/۰۴ تاریخ انتشار نوبت دوم : سشنبه ۲۰ /۱۴۰۰/۰۷

حسین براتی- رئیس اداره ثبت اسناد و املاک بیرجند

((آگهی قانون تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی حوزه ثبت تایباد))

نظر به دستور مواد ۱ و ۳ قانون تعیین تکلیف وضعیت اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی مصوب ۱۳۹۰/۹/۲۰ املاک متقاضیان که در هیئت موضوع ماده یک قانون مذکور مستقر در بخش ۱۴ مشهد واحد ثبتی شهرستان تایباد مورد رسیدگی و تصرفات مالکانه وبلامعارض آن محرز و رأی لازم صادر گردیده جهت اطلاع عموم به شرح ذیل آگهی می گردد:
خانم مریم طالعی به شناسنامه شماره ۰۹۲۳۲۷۱۰۲۳ کدملی ۰۹۲۳۲۷۱۰۲۳ صادره مشهد فرزند علی در ششدانگ یکباب منزل به مساحت ۱۸۱/۷۵ مترمربع پلاک شماره ۳۵۷/۲۱۳ فرعی از ۲۵۱ اصلی واقع در خراسان رضوی بخش ۱۴ مشهد حوزه ثبت ملک تایباد از محل تمامت مالکیت رسمی و مشاعی خانم مریم طالعی (متقاضی) و قسمتی از پلاک** کلاسه ۳۵۶- ۹۹
لذا بموجب ماده ۳ قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی و ماده ۱۳ آئین‌نامه مربوطه این آگهی در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز از طریق روزنامه کثیرالانتشار منتشر تا در صورتیکه اشخاص ذینفع به آرای اعلام شده اعتراض داشته باشند باید از تاریخ انتشار اولین آگهی تا دو ماه اعتراض خود را به این اداره تسلیم و رسید اخذ نمایند. معترضین باید ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض مبادرت به تقدیم دادخواست به دادگاه عمومی محل نمایند و گواهی تقدیم دادخواست به اداره ثبت محل تحویل دهد که در این صورت اقدامات ثبت موکول به ارایه حکم قطعی دادگاه است و در صورتیکه اعتراض در مهلت قانونی واصل نگردد یا معترض گواهی تقدیم دادخواست به دادگاه عمومی محل ارائه نکند اداره ثبت مبادرت به صدور سند مالکیت مینماید و صدور سند مالکیت مانع از مراجعه متضرر به دادگاه نیست.آ۱۴۰۶۴۸۲
تاریخ انتشار نوبت اول: ۱۴۰۰/۷/۲۰ تاریخ انتشار نوبت دوم: ۱۴۰۰/۸/۵

رئیس ثبت اسناد و املاک تایباد- غلامرضا آقازاده

((آگهی قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی حوزه ثبت تایباد))

نظر به دستور مواد ۱ و ۳ قانون تعیین تکلیف وضعیت اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی مصوب ۱۳۹۰/۹/۲۰ املاک متقاضیان که در هیئت موضوع ماده یک قانون مذکور مستقر در بخش ۱۴ مشهد واحد ثبتی شهرستان تایباد مورد رسیدگی و تصرفات مالکانه وبلامعارض آن محرز و رأی لازم صادر گردیده جهت اطلاع عموم به شرح ذیل آگهی میگردد:
خانم سوری حاجبی شیرخانی به شناسنامه شماره ۵۵ کدملی ۰۷۴۹۸۸۴۴۱۱ صادره تایباد فرزند حبیب در ششدانگ یکباب منزل به مساحت ۱۶۶/۰۵ مترمربع پلاک شماره ۵۰۰۱ فرعی از ۱۸۷ فرعی از ۲۵۱ اصلی واقع در خراسان رضوی بخش ۱۴ مشهد حوزه ثبت ملک تایباد از محل قسمتی از مالکیت رسمی و مشاعی آقایان و خانمها غلامرضا- فرشته- فریده- محمد- فرخنده- غلامرسول- طیبه- زینت- امیر- محمود و خسرو شهرت همگی مجیدی و قسمتی از پلاک** کلاسه ۶۳۲-۹۹لذا بموجب ماده ۳ قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی و ماده ۱۳ آئین‌نامه مربوطه این آگهی در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز از طریق روزنامه کثیرالانتشار منتشر تا در صورتیکه اشخاص ذینفع به آرای اعلام شده اعتراض داشته باشند باید از تاریخ انتشار اولین آگهی تا دو ماه اعتراض خود را به این اداره تسلیم و رسید اخذ نمایند. معترضین باید ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض مبادرت به تقدیم دادخواست به اداره ثبت محل تحویل دهد که در این صورت اقدامات ثبت موکول به ارایه حکم قطعی دادگاه است و در صورتیکه اعتراض در مهلت قانونی واصل نگردد یا معترض گواهی تقدیم دادخواست به دادگاه عمومی محل ارائه نکند اداره ثبت مبادرت به صدور سند مالکیت مینماید و صدور سند مالکیت مانع از مراجعه متضرر به دادگاه نیست.آ۱۴۰۶۴۸۱
تاریخ انتشار نوبت اول: ۱۴۰۰/۷/۲۰ تاریخ انتشار نوبت دوم: ۱۴۰۰/۸/۵

کفیل ثبت اسناد و املاک تایباد- مهدی حسین‌زاده

آگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آئین‌نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی و اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی

برابر رأی شماره ۱۴۰۶۰۳۰۶۰۰۳۰۰۰۸۲۴- ۱۴۰۰/۰۶/۰۷ هیئت موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی مستقر در واحد ثبتی حوزه ثبت ملک مشهد ناحیه یک تصرفات مالکانه بلامعارض متقاضیه خانم مرضیه سارانی فرزند علی بشماره شناسنامه ۲۰۵ صادره از زابل ششدانگ یک باب ساختمان به مساحت ۱۸۹/۸۳ مترمربع پلاک فرعی ۳۲۳۷ از ۳۲ فرعی از ۲۰ اصلی واقع در بخش ۹ مشهد خریداری از محل مالکیت مشاعی متقاضیه محرز گردیده است. لذا به منظور اطلاع عموم مراتب در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز آگهی می‌شود در صورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراضی داشته باشند می‌توانند از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت دو ماه اعتراض خود را به این اداره تسلیم و پس از اخذ رسید، ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض دادخواست خود را به مراجع قضایی تقدیم نمایند. بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد. م.الف ۲۱۳ آ ۱۴۰۶۴۸۰
تاریخ انتشار نوبت اول: ۱۴۰۰/۷/۲۰ تاریخ انتشار نوبت دوم: ۱۴۰۰/۸/۶

رئیس ثبت اسناد و املاک منط